امامان دوازده‌گانه عليهم السلام در قرآن و سنّت

محمد باقر شريعتي سبزواري

چکيده

در اين مقاله سعي شده است به پرسش اساسي مسلمانان به ويژه قشر تحصيلكرده در مورد تعداد امامان و خلفاي واقعي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم از قرآن و سنت پاسخ‌گو باشيم به ويژه از آيه (ان عدّة الشهور عندالله اثني عشر شهراً في كتاب الله)؛ به ياري شواهد و قراين لفظي و عقلي و به كمك روايات دوازده امام را استنباط كرده و براي همه مسلمانها بازگو سازيم، چرا كه اگر به نام آنها در متن قرآن تصريح مي‌شد با تحريف و جايگزين ساختن اسامي ديگر اختلافات ويرانگري به وجود مي‌آمد و بسا قرآن از حجيت و اعتبار ساقط مي‌شد، چنان چه از فاطمه عليها السلام به كوثر تعبير شده و از امام علي عليه السلام به قمر، وانگهي قرآن يك اعجاز ابدي است؛ محكماتي دارد و متشابهاتي و لطايفي و حقايقي و بطوني، تا مسلمانها در هر سطحي از نظر علمي و فلسفي و عرفاني باشند از آن بهره‌مند گردند. ما در خصوص تأويل آيه به منابع معتبر اهل سنت استدلال كرديم تا حقانيت مذهب اثني‌عشر بهتر تثبيت گردد.

كليد‌واژه‌ها: ائمه دوازده‌گانه، ماه‌هاي حرام، تأويل، تفسير، متشابهات، محكمات.

مقدمه

اين، يك بحث جدي و اصولي است كه آيا مي‌توان مسأله امامان دوازده‌گانه عليهم السلام با تمام اهميتي كه دارد از قرآن كريم استنباط كرد؟

صحيح است اگر اسم و رسمي از امامان در قرآن بود، قطعاً دستخوش تحريف قرار مي‌گرفت و هر مذهبي از مذاهب اسلامي اماماني را جايگزين آن‌ها مي‌ساختند؛ ولي نمي‌توان پذيرفت در قرآن ـ هر چند با رمز و كنايه ـ به اين مسأله اشاراتي نشده باشد.

احاديث متواتري از رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم در منابع شيعه و اهل سنّت نقل شده است كه مي‌گويد: خلفاي راستين پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم دوازده نفرند. البته برخي از اهل سنّت تفسيرهاي گوناگوني ارائه داده‌اند؛ ولي دانشمنداني از اهل سنّت كه بهره‌اي از انصاف دارند، تصريح كرده‌اند كه مقصود، امامان دوازده‌گانه از اهل بيت عليهم السلام هستند كه علي ابن ابي طالب عليه السلام در رأس آن‌ها قرار دارد و همگي آن‌ها از قريش يا بني هاشم مي‌باشند و آخرين آن حضرت مهدي عليه السلام است (احمد حنبل، بي‌تا: ج2، ص35؛ ترمذي، بي‌تا: ج2، ص35؛ هيثمي، 1417: ص113؛ حاكم نيشابوري، 1418: ج4، ص510).

اكنون يك پرسش اصولي در اين جا مطرح مي‌شود كه با توجه به اهميتي كه امامت و خلافت در اسلام دارد، چرا در قرآن به صراحت، سخني از دوازده امام به ميان نيامده است، تا فصل الخطابي براي مذاهب اسلامي باشد و مسلمانان از اين طريق بتوانند به اتحاد حقيقي دست يابند.

در پاسخ به اين پرسش، ذكر مقدماتي لازم است:

1. همه مسائل در قرآن نيامده است

بدون ترديد، همة مسائل و احكام اسلامي به صورت كلي و جزئي با حفظ كميت و كيفيت، در قرآن كريم نيامده است و مراد از آيه (لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) (انعام، 59) مقام علم الهي است نه قرآن كريم. اگر در برخي از روايات هم به لوح محفوظ تفسير شده، مقصود، همان علم الهي است.

قرآن كريم، به مثابه قانون اساسي است كه بيشتر به كلياتي از اصول عقايد (توحيد، نبوت و معاد) و اجمالي از احكام عبادي و جزايي، فردي، اجتماعي و اخلاقي پرداخته و ساير مقرّرات و تفصيل احكام عملي و جزايي و مدني را به سنّت نبوي موكول نموده است؛ چرا كه به حكم (وَمَا يَنْطِقُ عَنْ الْهَوَي \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَي \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَي) (نجم، 5-3)، رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم از روي هواي نفس سخن نمي‌گويد و گفتار او جز وحي الهي چيزي نيست كه به وي تعليم و القا مي‌شود؛ پس گفتار پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم عين وحي است و مطابق آيه (مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (حشر، 7) مسلمانان موظف هستند به اوامر و نواهي حضرت رسول به عنوان دستور الهي عمل كنند؛ گرچه در قرآن نباشد؛ به همين دليل، سنّت نبوي، براي همه مسلمان‌ها، حجت شرعي و تكليف آور مي‌باشد.آيه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (نساء، 59) نيز همين حقيقت را بيان مي‌كند و مقصود تنها اطاعت رسول در بيان احكام و مسايل ديني كه در متن قرآن آمده نيست؛ بلكه مراد، اوامر و نواهي رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم در جنگ و صلح و ساير احكام و مسايل اجتماعي است.

2. بعضي از رموز قرآن براي ما قابل درك نيست

قرآن ـ همان گونه كه از رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم به صراحت بيان شده و نيز به دلايل اعجاز ـ كلام الهي است، نه سخن رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم و از سنخ نوشتار بشري نيست (متقي هندي، 1409: ج1، ص103)؛ به همين دليل بشر از آوردن يك سوره كوچك مثل آن عاجز است و از نظر معنا نيز تفسيري دارد و تأويلي، باطني دارد و ظاهري، عباراتي دارد و اشاراتي، حقايقي دارد و لطايفي، محكماتي دارد و متشابهاتي (همان، ص4؛ صبحي صالح، 1387: خ18) كه براي هر يك، مخاطبان ويژه‌اي است. بسا ممكن است رموز همه مسائل در اين كتاب باشد؛ ولي فعلاً و در شرايط كنوني نمي‌توانيم آن رموز را درك كنيم و در آينده روشن خواهد شد.[1]

فخر رازي در مقدمه تفسيرش درباره سوره حمد مي‌گويد: «ممكن است از فوايد و نفائس گران سنگ سوره حمد، ده‌ها هزار مسأله و حكمت استنباط شود؛ گرچه حسودان بعيد مي‌شمارند» (فخر رازي، 1411: ج1، ص3).

وي درباره جمله «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» مي‌گويد: «مشتمل بر ده‌ها هزار مسأله است» (همان، ص4).

در هر حال، كلام خدا، مشتمل بر بطون و معاني فراوان و عجايب بسيار است و به فرموده اميرالمؤمنين عليه السلام به نقل از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم: القرآن بحر، لا يدرك قعره. له ظهر و بطن فظاهره حكم و باطنه علم عميق، ظاهره أنيق و باطنه عميق … لا تحصي عجائبه و لا تبلي غرائبه؛ براي قرآن، ظاهري است و باطني؛ ظاهرش حكم است و دستور و باطنش علم است و حكمت. صورتش زيبا و نشاط آور و باطنش مانند دريا عميق و ناپيدا است. عجايب آن، قابل شمارش نيست و غرايبش را پاياني نباشد (مجلسي، 1404: ج92، ص17 و ج77، ص134؛ متقي هندي، 1409: ج7، ص402).

مولوي مي‌گويد:

حرف قرآن را بدان كه ظاهري ست

زير ظاهر، باطني بس قاهري ست

زير آن باطن يكي بطن سوم

كه دَرو گردد خردها جمله گم

بطن چارم از نبي خود كس نديد

جز خداي بي‌نظيرِ بي‌نديد

تو ز قرآن اي پسر ظاهر مبين

ديو آدم را نبيند جز كه طين

ظاهرِ قرآن چو شخص آدمي ست

كه نقوشش ظاهر و جانش خفي ست

3. تفسير و تأويل چيست؟

تفسير در لغت، به معناي كشف و اظهار و پرده برداري است. «اسفر الصبح» يعني صبح گاهان دميد يا زن پرده از رخسارش افكند (ابن منظور، 1408: ج6، ص36).

كلمه تأويل، هفده بار در قرآن آمده است و به معناي بازگشت دادن چيزي به هدف اصلي و نهادن آن در جايگاه واقعي آن است. اگر تفسير، مطابق قواعد ادبي باشد، در آن محدوديتي نيست؛ ولي در تأويل ـ همان گونه كه از آيه (و ما يعلم تأويله الا الله) (آل عمران، 7) بر مي‌آيد ـ محدوديت برقرار است و فقط پيغمبر و امامان معصوم عليهم السلام از تأويل آيات آگاهند. تفسير، بيان مفاهيم وضع الفاظ است؛ خواه حقيقت باشد يا مجاز؛ ولي تأويل باطن معناي لفظ است (سيوطي، 1370: ج4، ص193).

راغب اصفهاني مي‌نويسد: «تفسير، اعم از تأويل است و بيشترين كاربردش در الفاظ و مفردات است؛ اما تأويل، بيشترين كاربردش در معاني و جمله‌ها است» (راغب، 1418: كلمه فسّر). به همين دليل است كه اجراي احكام الهي غالباً بر اساس تفسير است و گاهي بر پايه تأويل؛ ولي عمل به تأويل كار كساني است كه از علم غيب، بهره‌مند و از گناه، معصوم مي‌باشند. در قرآن مجيد مي‌خوانيم: حضرت موسي با حضرت خضر عليهم السلام هم سفر شد و مشاهده كرد او كارهاي عجيبي انجام مي‌دهد كه با ظواهر شرع نمي‌سازد؛ كشتي مستمندان را سوراخ مي‌كند، ديوار خراب شده را تعمير مي‌نمايد و نوجواني را بدون جرم و گناه مي‌كشد. اين كارها براي حضرت موسي عليه السلام تحمل ناپذير بود؛ از اين رو حضرت خضر عليه السلام آن پيامبر بزرگوار، نخست حكمت كارهايش را بازگو كرد و سپس فرمود: (سأنبّئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبراً)؛ و به زودي تأويل كارهايي را كه نتوانستي تحمل كني به تو خبر خواهم داد (كهف، 78).

تعبير بعضي از خواب‌هاي پيچيده نيز از اين مقوله است؛ يعني برگردانيدن مضمون ظاهري رؤيا به مفهوم واقعي آن. قرآن كريم از زبان حضرت يوسف عليه السلام پس از رسيدنش به حكومت و خضوع يازده برادر او و آمدن پدر و مادرش، مي‌فرمايد: (يا أبت هذا تأويل رؤياي من قبل)؛ اي پدر جان! اين است تأويل رؤياي پيشين من» (يوسف، 100) كه اشاره است به خضوع يازده برادر و پدر و مادرش برابر او.

دوازده امام عليهم السلام در قرآن

با توجه به اين مقدمات، اينك در پاسخ پرسش مطرح شده مي‌گوييم: در قرآن كريم به صورت كلي و به طريق رمز و راز، از دوازده امام عليهم السلام ياد شده است كه اين مطلب را پس از بررسي و دقت مي‌شود فهميد، چرا كه بعضي از آيات متضمّن قرائن و شواهد كلامي و عقلاني است كه پس از تأمل بسيار و با كمك تفسير و تأويل، مي‌توان به آن دست يافت. در عين حال، معناي ظاهر آن نيز براي عموم درست است و حجت به شمار مي‌رود. اين آيه كه به شمار امامان اشاره مي‌كند، چنين است: (انّ عدّة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً في كتاب الله يوم خلق السموات و الارض منها اربعة حُرُم ذلك الدين القيم فلا تظلموا فيهنّ انفسكم)؛

تحقيقاً شمار ماه‌هاي سال، دوازده ماه است. اين حقيقت در كتاب خدا و روزي كه آسمان‌ها و زمين را آفريد، چنين بوده است. از اين دوازده ماه، چهار تا، حرام است. اين است دين استوار. پس در آن چهار ماه حرام، به خويشتن ستم روا مداريد» (برائت، 36).

قراين و شواهد كلامي

نكته‌ها و قرايني در آيه مذكور هست كه مي‌تواند خوانندگان هوشيار و عالمان با انصاف را با ياري فكر و تأمّل، به مقصد اصلي و تأويل باطني رهنمون باشد. اين نكات، عبارت‌اند از:

1. ميان تمام ملت‌ها و پيروان مكتب‌ها، سال دوازده ماه است و اين، موضوعي است بسيار بديهي و هيچ خردمندي آن را انكار نمي‌كند؛[2] از اين رو آوردن ادات تأكيد بر اثبات اين كه هر سال، از دوازده ماه تشكيل شده است، با حفظ فصاحت و بلاغت آن، تأييدي است بر وجود ماه‌هاي قمري، نه شمسي. در عين حال، بايد توجه داشت كه افزوده شدن اين نوع قرائن كلامي، خواننده را به يك معناي باطني نيز راهنمايي مي‌كند؛ چرا كه گفته‌اند: «زيادة المباني تدلّ علي زيادة المعاني؛ افزايش حروف، مقدمات، قيود و قرائن لفظي و مقامي، دليل است بر فزوني معاني».

2. قيد «عند الله» در آيه به حسب ظاهر، مقابل «عند الناس» است؛ يعني شايد سال، نزد همه مردم دنيا دوازده ماه نباشد. البته ممكن است قيد مذكور، اشاره به قانون خلقت و بيانگر سير طبيعي ماه نيز باشد؛ زيرا ممكن است مردم، سال و ماه‌ها را از نوع قراردادهاي اعتباري و عرفي بدانند و طبق خواسته خود به كمك افكار عمومي با وضع قوانين اعتباري تغيير دهند؛ چنان كه مسلك پوشالي «بابي» و «بهايي» سال را به زعم خود نوزده ماه دانسته و ماه را نيز نوزده روز قرار داده‌اند.

واژه «عند الله» گذشته از اين، به طور غير مستقيم مي‌خواهد اين گونه عقايد انحرافي را نفي كند، تا آنچه كه مطابق حركت كائنات است و بر محور حق مي‌گردد، به اثبات برساند؛ يعني حركت زمين به گرد خورشيد و ماه، توليد فصول چهارگانه مي‌كند و ماه و سال را مشخص مي‌سازد.

3. قيد «في كتاب الله» به قرينه «يوم خلق السموات و الأرض» شامل تورات، انجيل، زبور داوود و صحيفه‌هاي ابراهيم خليل و نوح نبي مي‌شود و قرآن را نيز در بر مي‌گيرد؛ يعني در تمام كتاب‌هاي آسماني، اين حقيقت عيني و طبيعي كه سال، دوازده ماه دارد، منعكس شده و بيانگر اين است كه در غير كتاب‌هاي آسماني، ممكن است خلاف اين گفته شود؛ در صورتي كه در كتاب‌هاي آسماني و اعتقاد ملت‌ها، سال به دوازده ماه تقسيم شده است؛ مانند سال و ماه‌هاي رومي، ايراني، عربي، اروپايي، چيني و ژاپني. البته اسامي ماه‌ها ميان ملت‌ها مختلف است؛ ولي شمارگان آن‌ها از دوازده ماه تجاوز نمي‌كند. وانگهي، كتاب تكوين را نيز در بر مي‌گيرد؛ چرا كه در سير ساختار طبيعي و حركت زمين، ماه‌هاي قمري همواره دوازده بار طلوع و غروب دارند.

4. از همه مهم‌تر، جمله «ذلك الدين القيّم» است كه دوازده ماه را دينِ استوار و آيين مستقيم به شمار آورده است. ممكن است گفته شود جزء دين بودن ماه‌ها، به علت اين است كه برخي ماه‌ها مشتمل بر احكام و تكاليفي خاص است؛ مانند ماه مبارك رمضان كه روزه گرفتن در آن ماه بر مسلمان‌ها واجب مي‌شود يا ماه ذيحجه كه حج خانه خدا بر كساني كه استطاعت دارند، واجب مي‌شود؛ ولي آيه در مقام بيان اين حقيقت است كه تمام ماه‌هاي دوازده‌گانه جزء دينِ استوار و مستقيم است، نه اين كه چون بعضي از ماه‌ها مشتمل بر دستورات ديني مي‌باشد و در ماه‌هاي ديگر، فرايض مذهبي ديده نمي‌شود، آيه تمام آن‌ها را جزء دين واقعي مي‌شمارد. نيز اين امر، از باب تغليب نمي‌تواند باشد؛ چرا كه غلبه با ماه‌هايي است كه احكام واجب در آن‌ها نيست.

علاوه بر اين كه از فراز «ذلك الدين القيّم» چنين برداشت مي‌شود كه هر ماهي به نوبه خود و مستقلاً جزو دين مي‌باشد. علاوه بر اين، مشركان و مكاتب الحادي نيز معتقدند هر سال دوازده ماه دارد، بدون اين كه در مذهب شرك، ماه‌هاي دوازده‌گانه را دخيل بدانند.

5. «فلاتظلموا فيهن أنفسكم» به حسب ظاهر مي‌خواهد بگويد در ماه‌هاي حرام با ايجاد جنگ و نزاع، به خودتان ظلم مضاعفي روا نداريد. در هر حال، ظاهر آيه نيز بر همه مسلمان‌ها حجت و بر همگان تكليف آور است كه در ماه‌هاي حرام، جنگ و خون ريزي را ترك كنند، تا حرام مضاعفي مرتكب نشوند. همة اين تفسيرها به نوبه خود صحيح هستند؛ ولي آيات قرآن بر خلاف معمول مكتوبات بشري، تفسيري دارد و تأويلي، ظاهري دارد و باطني و در باطن آن نيز باطني است و… كه همگي حجت هستند و با هم تضادي ندارند.

مقتضاي اعجاز قرآن

وجود الفاظ و در معاني اعجاز قرآن مجيد ايجاب مي‌كند كه هم تفسير ظاهري حجّت باشد و هم مفهوم باطني و تأويل‌ها؛ چرا كه اين مفاهيم، در طول هم قرار دارند، نه در عرض يك‌ديگر. هر مخاطبي در خور ظرفيت و استعدادي كه دارد مي‌تواند دقايق و حقايق مضاعفي را از كتاب الهي بفهمد؛ به ويژه آن دسته از آياتي كه در بردارندة قرائن لفظي و عقلاني و قرينه مقامي است كه عبور از مفهوم ظاهري را به سوي معاني باطني با رعايت احتياط و دقت كافي، تأييد مي‌كند.

افزون بر اين، اگر اسامي امامان در آيات قرآن به گونه صريح و مشخص ذكر مي‌شد، نه تنها موجب وحدت مذاهب اسلامي نمي‌گرديد، بلكه زمينه تحريف و تغيير قرآن مجيد فراهم مي‌شد؛ زيرا از سوي منحرفان و فرقه‌هاي مختلف اسلامي، اسامي ديگري جايگزين آن‌ها مي‌شد و در نتيجه بين مسلمانان درباره نسخه‌هاي قرآن اختلافات شديدي پيش مي‌آمد و هر گروهي قرآني را با اسامي خاص پيشوايان خود به چاپ مي‌رساندند و قرآن از حجيّت و سنديت مي‌افتاد. البته همان‌گونه كه يادآوري شد، در خصوص اين آيه و برخي آيات ديگر، به دليل اهميت معناي باطني، قيود و قرائني ذكر شده است كه به وضوح، ما را به وجود دوازده امام و خليفه رهنمون مي‌سازد.

وانگهي جا داشت گفته شود مشتمل بودن سال بر دوازده ماه ميان همة انسان‌ها يك اجماع جهاني است و هيچ كس در آن ترديد ندارد؛ از اين رو به كار بردن اين همه تأكيدهاي لفظي مثل: «انّ»، «عند الله»، «يوم خلق السموات و الارض» و «في كتاب الله» ضرورتي نداشت. بايد گفت صحيح است؛ ولي قطعاً در اين نوع بيان، حكمت‌هاي ظاهري و اسرار باطني در ميان بوده است كه مسلمانان را مي‌خواهد به تأويل آيه نيز برساند. عبارت «منها أربعة حرم» به حسب ظاهر، به ماه‌هاي حرام اشاره دارد و تكاليف فردي و اجتماعي را مشخص مي‌كند؛ ولي در مقام تأويل، اشاره به امامان چهارگانه است كه به دلايلي بايد حرمت آن‌ها را مسلمانان بيش‌تر پاس مي‌داشتند كه حرمت شكني كردند.

تأويل چهار ماه حرام به چهار امام معصوم

در هر صورت اگر آيه فوق به دوازده امام تأويل شود، تمام تأكيدها مقبوليت يافته و حكمت، افزوني پيدا خواهد كرد و به مفهوم ظاهري آيه هم لطمه‌اي وارد نمي‌شود. در اين صورت، تأويل نهايي از ماه‌هاي حرام ـ همان گونه كه در احاديث اهل بيت عليهم السلام رسيده است ـ عبارت مي‌شود از چهار امامي كه نامشان علي است: علي بن ابي طالب عليه السلام، علي بن الحسين عليه السلام، علي بن موسي الرضا عليه السلام و علي بن محمد الجواد عليه السلام (عروسي حويزي، 1412: ج2، ص187؛ بحراني، 1417: ج1، ص404).

وجود اوصياي دوازده‌گانه در اديان

از سوي ديگر، روايات بسياري در منابع شيعه و سنّي آمده است كه پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم فرمود:

هر سنّتي كه در اديان گذشته بوده، مو به مو در آيين اسلام هم هست. از جمله اين سنت‌ها، داشتن دوازده وصي و خليفه است؛ چنان كه غيبت و ظهور رهبر و امام نيز از سنّت‌هاي اديان ابراهيمي است كه در اسلام نيز اصل غيبت و ظهور رهبري وجود دارد (طبراني، بي‌تا: ج4، ص204؛ سيوطي، بي‌تا: ج2، ص444).

در اين كه پيامبران اولوا العزم هر يك دوازده وصي داشته‌اند، ترديدي نيست و در قرآن و سنت به برخي از آن‌ها تصريح شده است. موسي بن عمران عليه السلام دوازده نقيب، حضرت عيسي عليه السلام دوازده حواري و ابراهيم و نوح عليهم السلام هم هر يك دوازده وصي داشته‌اند. قرآن كريم به صراحت يا به كنايه، بعضي از آن‌ها را ذكر كرده است: (و قطّعنا‌هم اثنتي عشرة أسباطاً أمماً)؛ قوم موسي را به دوازده گروه منشعب كرديم» (اعراف، 160؛ مائده، 12). در آيه‌اي ديگر مي‌فرمايد: (و لقد أخذ الله ميثاق بني إسرائيل و بعثنا منهم اثني عشر نقيباً)؛ همانا خداوند، از بني اسرائيل پيمان گرفت و دوازده نقيب و بزرگ از ميان آن‌ها برانگيختيم» (همان).

همان‌گونه كه مي‌بينيم، سخن از برانگيختن و انتصاب دوازده وصي است، نه انتخاب امت. آلوسي، از مفسّران اهل سنّت، ذيل همين آيه مي‌نويسد: «نقباي بني اسرائيل، وزيران موسي بودند و سپس به مقام نبوت رسيدند» (آلوسي، بي‌تا: ج6، ص78).

حتي كلمه «اثنتا عشره» در آيه ذيل نيز ظاهري دارد و تأويلي. در سوره بقره مي‌فرمايد: (فقلنا اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عيناً)؛ ]به موسي[ گفتيم: عصايت را بر سنگ بكوب، ]تا عصا را به سنگ زد[ از آن، دوازده چشمه جاري شد» (بقره، 60)؛ در صورتي كه يك چشمه پر آب، به مثابه رودخانه بزرگ مي‌توانست تمام اقوام بني اسرائيل را سيراب كند؛ از اين رو نجم الدين رازي در تفسير بحر الحقايق در تأويل آيه فوق مي‌گويد:

مقصود از آب، چشمه‌هاي حكمت است. چشمه‌هاي حكمت، حكيمان دوازده‌گانه را مي‌طلبد و كلمه «لا اله الا الله» نيز از دوازده حرف تشكيل شده و هر يك از آن حروف، چشمه ساري است از علم و معرفت. حكمت اين دوازده حرف در كلمه توحيد و اخلاص است كه اساس دين و سرچشمه نقيبان دوازده‌گانه‌اند و ممكن است رمز و اشاره به دوازده امام و خليفه در تمام اديان الهي نيز باشد.

در حقايق التفسير ذيل آية فوق از امام صادق عليه السلام نقل شده است كه «عين» را به معرفت تأويل مي‌كند و نخستين منزل معرفت را توحيد و عبوديت مي‌داند و آن را به موارد ديگر مانند چشمه صداقت و اخلاق سرايت مي‌دهد (اسلمي، بي‌تا: ج1، ص246).

مشابه اين كلام در تأويل آيه (و بئر معطّلة و قصر مَشيد) (حج، 45)؛ نيز آمده است. چاه‌هاي سرگرداني كه صاحبانش نابود و آب هايش در زمين فرو رفته و بي‌مصرف مانده است؛ نه كسي از آن، آب برمي دارد و نه تشنه‌اي سيراب مي‌شود. امام صادق عليه السلام فرمود:

مقصود از «قصر مشيد»، آن قصري است كه به دليل عدم مراجعه مردم در حال خرابي است، و منظور از «بئر معطّله» امام صامت و ساكت و راكد است و «قصر مشيد» امام ناطق مي‌باشد كه مردم او را ترك كرده‌اند (طباطبايي، 1361: ج16، ص396).

در سوره اعراف مي‌فرمايد: (و قطعناهم اثنتي عشرة اسباطاً امماً) (اعراف، 16)؛ قوم موسي را به دوازده گروه منشعب كرديم تا هر سبطي طايفه‌اي باشند». در آيه‌اي ديگر مي‌فرمايد: (و بعثنا منهم اثني عشر نقيباً) (مائده، 12)؛ و دوازده بزرگ و نقيب از ميان قبايل بني اسرائيل مبعوث كرديم تا ]هر كدام امامي براي گروهي باشند و هر امامي از علم و حكمت الهي، گروه خود را سيراب كنند[».

پس نتيجه مي‌گيريم هدف از چشمه‌هاي دوازده‌گانه نقباي دوازده‌گانه‌اند كه هر يك بايد گروهي را رهبري و از سرچشمه حكمت سيراب كنند.

اگر به آيه «يوم ندعوا كل أناس بإمامهم»[3] توجه كنيم، خواهيم فهميد همان امام كه در دنيا امت را هدايت يا گمراه مي‌كند همان رهبر آخرتي نيز هست كه آنان را به بهشت يا جهنم مي‌كشاند.

در خصوص امامان دين، آيات ديگري نيز هست كه از طرق خاصه و عامه به امامان شيعه تفسير و تأويل شده است و فرضاً اگر كسي اشارات و كناياتي را كه درباره امامان دوازده‌گانه در قرآن رسيده است، قبول نداشته باشد، از پذيرش احاديث نبوي كه از طريق شيعه و اهل سنّت به صورت متواتر رسيده است، گريزي ندارد. ما بخشي از آن احاديث را از باب نمونه مي‌آوريم:

امامان دوازده‌گانه در منابع اهل سنّت و شيعه

جاي هيچ ترديدي نيست كه حضرت رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم روايات مختلفي درباره امامان دوازده‌گانه بيان كرده است كه از طريق مجامع حديثي شيعه و سنّي به تواتر به ما رسيده است. يكي از مضامين آن روايات اين است كه «خلفاي بعد از من، دوازده نفرند كه تمام آن‌ها از قريش يا بني هاشم هستند». اكنون فهرستي از عناوين اين نوع احاديث را مي‌آوريم و براي فزوني بصيرت، از هر عنوان، نمونه هايي از رواياتي كه از طريق منابع اهل سنّت رسيده است، بازگو مي‌كنيم.

الف. دوازده امام و تصريح بر آنان

مجموعه احاديثي كه به مضمون فوق از سنّي و شيعه به ما رسيده، 271 حديث است كه به ذكر چند نمونه بسنده مي‌كنيم:

1. صحيح بخاري از محمد بن المثني و او از غندر و به ترتيب از شعبه و عبدالملك نقل كرده است كه از جابر بن سمره شنيدم كه مي‌گفت: «سمعت النبي صلي الله عليه و آله و سلم يقول: «يكون اثناعشر اميراً» فقال كلمة لم أسمعها. فقال أبي: «يقول: كلهم من قريش» (ترمذي، همان: ج2، ص45)؛ در اين حديث، امامان دوازده‌گانه به دوازده امير و رهبر تعبير شده‌اند كه از تبار قريشند.

2. مسلم در صحيح خود، با سند صحيح از جابر بن سمره از پدرش نقل مي‌كند كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌فرمود: «ان هذا الأمر لاينقضي حتي يمضي فيهم اثناعشر خليفة كلهم من قريش؛ قطعاً حاكميت اسلام تمام نمي‌شود، مگر اين كه دوازده خليفه بر او بگذرد كه تمام آن‌ها از نسل قريش باشند» (مسلم، بي‌تا: ج2، ص191).

3. ابوداوود نيز در صحيح خود از جابر بن سمره نقل مي‌كند: «سمعت رسول الله يقول: «لايزال الدين عزيزاً إلي اثني عشر خليفة فكبر الناس وضجّوا…»؛ شنيدم رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: «پيوسته دين اسلام، عزيز و سربلند خواهد بود، تا دوازده خليفه بر آن حكومت كنند. مردم تكبير گفتند و بلند گريستند» رسول اكرم پس از تكبير و گريه شوق اصحاب، كلمه‌اي فرمود كه آن را نشنيدم. از پدرم پرسيدم؛ گفت: «كلّهم من قريش؛ همگي از قريشند» (سجستاني، 1404: ج2، ص207).

به اين مضمون، روايات فراواني رسيده است كه از مجموع آن‌ها به دست مي‌آيد كه حضرت، به صورت قضيه شرطيه فرموده است: در صورتي كه امامان دوازده‌گانه با اراده مردم بر امت حكومت كنند، ملت اسلام پيوسته عزيز و پيروز خواهند بود و اگر آنان حكومت نكنند، هرج و مرج پيش خواهد آمد؛ چنان كه در حديثي از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم پرسيدند: «ثم يكون ماذا؟ ثم يكون الهرج». چنان كه در بعضي از روايات ديگر به فتنه‌هاي ويرانگري بعد از رحلت خود نيز اشاره كرده است.

در صحيح بخاري از طرق مختلف از پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم نقل شده است كه فرمود: «يرد علي يوم القيمه رهط من أصحابي فيجلون عن الحوض فأقول: يا ربّ اصحابي. فيقول: إنك لاعلم لك بما أحدثوا بعدك. إنهم ارتدوا علي أدبارهم قهقري؛ در قيامت، گروهي از اصحابم به من وارد مي‌شوند. آنان را از حوض پراكنده و دور مي‌سازند. عرضه مي‌دارم: خدايا! اين‌ها اصحاب من هستند. مي‌فرمايد: نمي‌داني بعد از تو چه كردند؛ آن‌ها مرتد شدند و عقب گرد كردند» (بخاري، 1407: ج18، ص148).

در صحيح مسلم نيز حديثي مشابه از عايشه نقل شده است.

ب. برابر بودن خلفاي پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم با نقباي بني اسرائيل

در يك سلسله از روايات، آمده است كه خلفاي بعد از پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم به عدد نقباي بني اسرائيل هستند. در اين باب، از طريق شيعه و سنّي مجموعاً چهل حديث رسيده است كه به نمونه‌اي از احاديث اهل سنت اكتفا مي‌كنيم:

حاكم در مستدرك از مسروق نقل مي‌كند: شبي در مسجد نشسته بوديم و قرآن مي‌خوانديم. كسي پرسيد: «‌اي أبا عبدالرحمن! آيا از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم پرسيديد كه چند نفر خليفه بر اين امت حكومت خواهند كرد؟» گفت: «آري؛ پرسيدم. فرمود: اثنا عشر عدد نقباء بني اسرائيل» (احمد حنبل، همان: ج4، ص501؛ سيوطي، همان: ج1، ص350؛ متقي هندي، همان: ح14971).

ج. قريشي بودن دوازده امام

بيش از سي روايت از پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم رسيده است كه مي‌فرمايد: خلفاي دوازده‌گانه از قريش و تبار هاشم هستند. اكنون به دو نمونه از آن‌ها كه از اهل سنّت نقل شده، اشاره مي‌كنيم:

1. ابن ابي الحديد معتزلي از امام علي عليه السلام نقل مي‌كند كه فرمود: «إن الأئمة من قريش غرسوا في هذا البطن من هاشم لاتصلح علي سواهم و لا تصلح الولاة من غيرهم؛ تحقيقاً امامان از نسل قريش در نسل بني هاشم كاشته شده‌اند و غير آنان، صلاحيت امامت را ندارند و همچنين حاكمان از غير بني هاشم صلاحيت و شايستگي براي خلافت ندارند» (حاكم نيشابوري، همان: ج4، ص73).

ابن ابي الحديد مي‌نويسد:

سخن امام علي عليه السلام با اصول معتزله نمي‌سازد؛ ولي من سخن علي را قبول دارم؛ چرا كه به گونه متواتر ثابت است كه پيامبر در شأن او فرمود: «إنه مع الحق و إن الحق يدور معه حيث دار؛ علي، تحقيقاً با حق است، به هر سو بگردد، حق هم به همراه او مي‌گردد» (ابن ابي الحديد، 1404: ج2، ص287).

امامان دوازده‌گانه كيانند؟

مطابق رواياتي كه امامان دوازده‌گانه را از قريش و از تبار هاشم مي‌داند، مي‌توان حكم كرد كه امامان دوازده‌گانه از اهل بيت و عترت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم مي‌باشند؛ چنان كه شيخ سليمان قندوزي حنفي، از محققان اهل سنّت، در بيان مراد جدي رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم از احاديث اثنا عشر مي‌نويسد:

مراد و مقصود حضرت رسول از روايات «اثنا عشر»، امامان دوازده‌گانه از اهل بيت آن حضرت مي‌باشد و ممكن نيست آن را بر خلفايي از اصحاب حمل كرد؛ زيرا عدد آن‌ها كمتر از دوازده است. همچنين نمي‌توان بر خلفاي بني اميه هم حمل كرد؛ زيرا عددشان بيشتر از دوازده مي‌باشد. مضاف بر اين، به دليل ظلم فاحشي كه آن‌ها بر اولاد پيغمبر روا داشتند، بعيد است كه رسول اكرم آن‌ها را خليفه خود بشناسد. دليل سوم اين كه آنان از بني هاشم نبودند.

ابوبكر بن عربي مي‌نويسد:

اگر ما دوازده نفر را به حسب صورت شماره كنيم، به سليمان منتهي مي‌شود و حال آن‌كه خلفاي عباسي بيست و هفت نفرند. اگر از جهات معنوي آن‌ها را رديف كنيم، پنج نفر مي‌شوند خلفاي اربعه و يكي هم عمر بن عبدالعزيز بوده من ديگر معنايي براي حديث سراغ ندارم (ابن عربي، بي‌تا: ج9، ص68).

وانگهي علي و يازده فرزندانش از اهل بيت هستند كه به اعتراف بزرگان اهل سنت با احدي از اصحاب و مردم قابل قياس نمي‌باشند (ابن جوزي، بي‌تا: ص212؛ طبري، بي‌تا: ج3، ص180؛ حسكاني، بي‌تا: ج2، ص270).

د. ذكر نام اول و آخر امامان دوازده‌گانه

يك سلسله احاديث است كه نام اول و آخر امامان در آن ذكر شده است. در اين باب، در مجموع، 94 حديث آمده است كه به يك نمونه از طريق اهل سنّت بسنده مي‌كنيم.

حافظ ابراهيم جويني با ذكر سند از عبدالله بن عباس نقل كرده است كه پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود:

إن أوليايي و أوصيائي حجج الله علي الخلق بعدي اثناعشر أولهم أخي و آخرهم ولدي. قيل: «يا رسول الله! من اخوك؟» قال: «علي بن ابي طالب». قيل: «فمن ولدك؟» قال: «المهدي. إنه يملأ‌ها قسطا و عدلا كما ملئت جوراً و ظلماً»؛

خلفا و اوصياي من و حجت‌هاي خدا بعد از من، دوازده نفر خواهند بود كه نخستين آن‌ها برادرم است و آخرين آنان، فرزندم. گفته شد: «اي رسول خدا! برادرت كيست؟ فرمود: «علي بن ابي طالب». گفته شد: «فرزندت كيست؟» فرمود: «مهدي؛ همان كسي كه دنيا را پر از عدل و داد كند، پس از اين كه پر از ظلم و جور شده باشد» (قندوزي، 1418: ص443).

ه‍. امامان دين از اهل بيت پيامبرند

رواياتي از طريق سني و شيعه وجود دارد كه نشان مي‌دهد امامان دوازده‌گانه از اهل بيت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم هستند. حافظ ابو منصور با سند خود از ابو سعيد خدري چنين روايت كرده است:

صلّي بنا رسول الله صلوة الأولي ثم أقبل بوجهه الكريم علينا: «يا معاشر اصحابي! إنّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح و باب حطة بني اسرائيل فتمسكوا بأهل بيتي، الأئمة الراشدين من ذريتي فإنكم لن تضلّوا أبداً». فقيل: «يا رسول الله! من الأئمة بعدك؟» قال: «اثناعشر من أهل بيتي» أو قال: «من عترتي»؛

پيامبر با ما نماز جماعت اقامه كرد. پس از نماز ظهر، روي خود را به ما كرد و فرمود: «‌اي گروه‌هاي اصحاب من! بدانيد مَثَل اهل بيت من، ميان شما همانند كشتي نوح است؛ پس به اهل بيت من تمسّك نماييد؛ يعني امامان راشد از نسل من. اگر به ايشان تمسّك پيدا كنيد، قطعاً هرگز گمراه نخواهيد شد» (همان، صص240-242).

مرحوم اربلي مي‌گويد:

بر علماي اهل سنّت است كه اين دوازده نفر را براي ما مشخص كنند و آنان دو راه بيشتر ندارند: يا دوازده تن از غير امامان شيعه معيّن مي‌كنند كه چنين چيزي امكان ندارد؛ چرا كه حاكمان امر خلافت از صحابه و بني اميه و بني عباس، بيش از پنجاه تن هستند، يا اثبات كنند كه اخبار وارده در اين باب ـ با وجود تواتر و صحت سند ـ ضعيف و غير صحيح هستند و نبايد به آن‌ها اعتماد كرد. در اين صورت، همه مسلمان‌ها از آنان مي‌پذيرند.

يا ناگزير، به قسم سوم ملتزم مي‌شوند و چاره‌اي جز اعتراف به امامان دوازده‌گانه (مطابق عقيده شيعه اماميه) ندارند. مذهب زيديه نيز بايد به اين عقيده ملتزم باشند؛ البته اگر انصاف و حق طلبي را راه و رسم خود قرار دهند و از عناد و لجاجت دست بردارند؛ چرا كه اسم و رسم امامان دوازده‌گانه براي شيعه مشخص شده، آن هم با روايات متواتر و روشن كه شك و ترديدي در صدور آن‌ها از رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم نيست (اربلي، همان: ج2، ص146و148).

روايات اهل سنّت هم بر امامان دوازده‌گانه تصريح دارند؛ با وجود آن كه آن بزرگواران را عملا از خلافت ظاهري بازداشتند و از منصب خدادادي شان بركنار كردند؛ اين امر، به عقيده اماميه ضرري نمي‌رساند؛ چرا كه نشانه مظلوميت امامان شيعه است. بي‌جهت نيست كه حضرت علي عليه السلام فرمود: «و ما علي المؤمن من غضاضه في أن يكون مظلوماً مالم‌يكن شاكاً في دينه…؛ براي مؤمن تازگي ندارد از اين كه مظلوم واقع شود، تا هنگامي كه در دين شك نكند (تستري، بي‌تا: ص98). چنان كه عمار بن ياسر در جنگ صفّين گفت: «والله لوضربونا حتي يبلّغونا سعفات هجر لعلمنا أنا علي الحق و انهم علي الباطل؛ به خدا سوگند! اگر ما را به قدري بزنند، تا به منطقه نخلستان‌هاي خرماي هجر برانند و عقب نشيني كنيم، هر آينه يقين خواهيم دانست كه بر حق هستيم و معاويه و اصحابش بر باطلند» (اربلي، 1381: ج2، ص146و148).

خطيب خوارزمي با ذكر سند، اين روايت را از رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم نقل مي‌كند كه خداوند متعال در شب معراج فرمود:

يا محمد! إني خلقتك و علياً و فاطمه و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين من شبح نوري و عرضت ولايتكم علي أهل السموات و الأرض فمن قبلها كان عندي من المؤمنين و من جحدها كان عندي من الكافرين؛

‌اي محمد! من تو را و علي و فاطمه و حسن و حسين و امامان از فرزندان حسين را از لمحه‌اي از نور خود آفريدم. آن گاه ولايت شما را بر اهل آسمان‌ها و زمين عرضه داشتم. پس هركسي پذيرفت، نزد من از مؤمنان به شمار مي‌آيد و كسي كه انكار كرد، در شمار كافران قرار مي‌گيرد … (جويني، 1400:ج2، ص319؛ قندوزي، همان: ج3، باب93، ص160).

و. دوازده امام با ذكر نام و نشان

در منابع سنّي و شيعه در اين باب، پنجاه حديث رسيده است كه به ذكر يك نمونه اكتفا مي‌كنيم:

در كتاب فرائد السمطين از مجاهد و ابن عباس حديثي نقل شده است كه به ترجمه آن مي‌پردازيم:

يك نفر يهودي به نام «نعثل» به حضور پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم آمد و پس از پرسش درباره خداوند و پاسخ گرفتن، پرسيد: «اكنون از وصي و جانشين خودت بگو كه كيست؟ چرا كه پيغمبران اولواالعزم همگي وصي و خليفه داشته‌اند و موسي، پيامبر ما يوشع بن نون را وصي خود قرار داد».

پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: «وصي من، علي بن ابي طالب است و پس از وي دو سبط من حسن و حسين هستند و پس از آن دو، نه تن از امامان از صلب حسين خواهند بود».

يهودي عرض كرد: «اي محمد! نام و مشخصات آن‌ها را برايم بيان كن». فرمود: «بعد از حسين، پسرش علي است و بعد از او فرزندش محمد و سپس فرزندش جعفر و بعد از او فرزندش موسي و بعد از وي فرزندش علي و بعد از او فرزندش محمد و پس از وي فرزندش علي و بعد از او و پس از او فرزندش حسن و پس از او فرزندش مهدي است؛ اين‌ها هستند امامان دوازده‌گانه».

يهودي گفت: «بگو تا بدانم علي و حسن و حسين، مرگشان چگونه است؟» فرمود: «علي با شمشيري كه بر فرقش زده مي‌شود، كشته مي‌شود و حسن، به زهر جفا و حسين، سرش از بدنش جدا مي‌شود».

يهودي پرسيد: «جايگاه آنان كجاست؟» فرمود: «در بهشت، در مقام من هستند».

يهودي فرياد زد: «شهادت مي‌دهم: معبودي جز خداوند نيست و اين‌كه تو رسول او هستي و شهادت مي‌دهم كه آنان بعد از تو اوصيايت هستند. من در كتاب‌هاي پيشين و در آنچه موسي با ما عهد كرده بود، يافتم كه در آخر الزمان پيغمبري خواهد آمد كه به او احمد و محمد گفته مي‌شود. او خاتم همه پيامبران است و بعد از وي پيامبري نيست و نخواهد آمد و پس از او، اوصيايش دوازده نفرند. اول آن‌ها پسر عمّ و شوهر دختر او است و دوم و سوم، دو برادرند از فرزندان پيغمبر، اولي را به وسيله شمشير مي‌كشند و دومي را به وسيله زهر و سومي را با عده‌اي از اهل بيتش با لب تشنه در غربت، شهيد مي‌كنند…. نُه نفر از اوصياي پيغمبر اسلام از فرزندان سومي هستند. اوصياي پيامبر به عدد اسباط بني اسرائيل دوازده نفرند».

پيغمبر فرمود: «آيا اسباط را مي‌شناسي؟»

عرض كرد: بلي. اول از اسباط، لاوي بن برخيا است. هم او بود كه شريعت خويش را پس از فرسوده شدن، ظاهر ساخت و با قرطيساي ـ قرشيطا ـ پادشاه جنگيد تا او را كشت». سپس پيغمبر فرمود: «در امت من نيز همان واقع خواهد شد كه در بني اسرائيل رخ داد. امام دوازدهم از فرزندان من غيبت مي‌كند و ديده نمي‌شود. او روزي ظاهر خواهد شد كه از اسلام، جز اسمي باقي نمانده باشد و از قرآن و كلام خدا مگر درسي باقي نباشد. در اين موقعيت است كه خداي متعال، اذن ظهور مي‌دهد، تا او اسلام را تجديد نمايد. خوشا به حال آنان كه او را دوست داشته باشند و از وي پيروي نمايند! و بدا به حال دشمنان و مخالفان وي و خوش به حال آنان كه از وي راهنمايي بجويند! (قندوزي، همان: ص440-442؛ جويني، همان: ج2، صص132و134).

منابع و مآخذ

1. آلوسي، ابوالفضل محمود، روح المعاني، تهران، جهان، بي‌تا.

2. ابن بي‌الحديد معتزلي، شرح نهج البلاغه، قم، كتابخانه مرعشي نجفي، 1404ق.

3. ابن جوزي، شمس الدين مظفر يوسف، تذكرة الخواص، بي‌جا، بي‌تا.

4. ابن عربي، ابوبكر، عارضة الاحوذي، شرح سنن ترمذي، بي‌جا، بي‌تا.

5. ابن منظور، محمدبن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1408ق.

6. اربلي، علي بن عيسي، كشف الغمه في معرفة الائمة، تبريز، مكتبه بني هاشمي، 1381ش.

7. اسلمي، ابي عبدالرحمن محمدبن حسين بن موسي، حقايق التفسير، بيروت، دارالكتب العلميه، بي‌تا.

8. بحراني، سيدهاشم، البرهان في تفسير القرآن، قم، مؤسسه بعثت، 1417ق.

9. بخاري، محمد بن اسماعيل، صحيح بخاري، بيروت، دار ابن اكثير، 1407ق.

10. ترمذي، محمدبن عيسي، سنن ترمذي، بيروت، دار احياء التراث، بي‌تا.